



مهربان‌ترین و حمایتگرترین آدم‌هایی که در سال‌های کاری‌ام شناختم؛ کسی که هنوز هم محبت‌هایش را فراموش نکرده‌ام.



منشی تازه‌کار بیمارستان در نخستین روز آموزش در بخش اطفال با سرپرستاری روبه‌رو شد که اخم‌هایش ترسناک بود اما خیلی زود معنای دیگری پیدا کرد

جدی و آن لحن محکم، اما زمان گذشت و من در همان بخش اطفال ماندگار شدم. هر چه بیشتر کار کردیم، بیشتر فهمیدم برداشت روز اولم چقدر عجولانه بوده است. کم‌کم دیدم همان سرپرستار اخمو، چقدر با حوصله کارها را توضیح می‌دهد، چقدر مراقب نیروهای تازه‌کار است و چقدر دلش می‌خواهد کارها درست انجام شود. برای من که نیرویی کاملاً تازه‌کار بودم، مثل یک مادر دلسوز رفتار می‌کرد. بارها اشتباهاتم را با صبوری اصلاح کرد و هر جا لازم بود راهنمایی‌ام کرد. آن روزها یک درس مهم برایم داشت: هیچ‌وقت نمی‌شود آدم‌ها را فقط از روی چهره جدی یا برخورد اول قضاوت کرد. سرپرستار بخش اطفال برای من تبدیل شد به یکی از